4بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 5 دی 1394.

من بحث آیه شریفه **«ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا»** را یک مقداری با حاج آقا صحبت کردم بعد یک مقداری مجددا روی بحث فکر کردم به نظرم رسید که خب یک مقداری باید بحث را به یک شکل دیگری بعضی از قسمت های آن را تغییر داد و این است که من یک مروری بر کل این بحث می کنم با تغییراتی که باید به این بحث داده شود یک بار دیگر این بحث را عرض می کنم. در مورد **«ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا»** استدلال به این آیه مترتب بر دو مقدمه است. یک مقدمه این است که مراد از ما کنا معذبین عذاب اخروی است. حالا یا خصوص عذاب اخروی یا اعم از عذاب اخروی و دنیوی. یک مقدمه.

مقدمه دوم اینکه حتی نبعث رسولا را مثال بگیریم برای مطلق بیان. مطلق بیان یعنی مثال بگیریم برای بیان واصل حالا تعبیر مطلق بیان آن هم بیان واصل.

یک مقدمه سومی هم ضمیمه کنیم که مراد از بیان واصل احتمال نباشد که عقلا منجز است. در احتمال اینکه عقلا منجز باشد آن هم خب استدلال تام نیست.

این سه مقدمه باید پیموده بشود تا بحث روشن شود. یک مقدمه چهارمی هم بذارید بگوییم که در واقع مراد از عذاب اخروی استحقاق عذاب اخروی است. اینکه شرط استحقاق عذاب اخروی وصول بیان به مکلف است. این چیزی است که باید ما نتیجه بگیریم.

هر یک از این مقدمات یک جوری می تواند خدشه دار شود. یک مقدمه اینکه آیا مراد از این عذاب، عذاب اخروی است یا دنیوی؟ این یک مقدمه که مورد بحث ما قرار می گیرد. شهید صدر در مورد این مقدمه فرموده بودند که اینجا مراد بحث سیاق و بحث های دیگه مطرح بود اولا اصل اینکه چرا مراد از این عذاب، عذاب اخروی است؟ بعضی ها گفته اند که مراد عذاب دنیوی است. عذاب دنیوی بودن چند تقریب دارد. یک تقریب قرینه سیاق است. «**و اذا اردنا ان نهلک قریه امرنا مترفیها ففسقوا فیها»**. این قرینه پاسخش این است که خب قبلش هم در مورد عذاب اخروی مورد بحث قرار گرفته است این شاهد نیست. تقریب دوم این است که ما کنا معذبین صیغه ماضی است. بنابراین این صیغه ماضی دلیل بر این است که مراد عذاب دنیوی است. این پاسخش یک پاسخ شهید صدر هست که مراد از ما کنا معذبین با توجه به این صیغه خاص مفاد ماضی ندارد. که حالا در مورد آن بعدا صحبت می کنیم.

یک پاسخ هم پاسخی بود که ما دادیم. ما کنا معذبین در مقام استمرار حکم هست و امثال اینها و این الزاما به معنای موضی نیست. ما نمی خواهیم بگوییم حتما این معنایی که ما می گوییم مراد است. احتمال این معنا هم باعث می شود که دیگر ظهور این که دلیل مراد موضی باشد این گرفته بشود. مگر شما بگویید این احتمال کافی نیست. همین احتمال اینکه مراد ماضی باشد عذاب دنیوی باشد باعث می شود اطلاق دلیل گرفته شود. باید شما اثبات کنید که دلیل ظهور در عموم دارد. احتمال کافی نیست باید استظهار بشود که، به نظر می رسد که اگر همین مقدار بیان باشد بیشتر از این بیان ما ضمیمه نکنیم یک موقعی وجدانا شخص می گوید که ما ادراک می کنیم که این اعم از عذاب دنیوی و اخروی هیچی. ولی اگر کسی ادعای وجدان نکند، این مقدار بیانی که ما گفتیم برای اثبات اینکه این موضی نیست برای اثبات موضی کافی نیست. احتمال اینکه این مراد موضی باشد کاملا هست. شاید صیغه ماضی باشد. صیغه ماضی گاهی اوقات به معنای فعل مستمر به کار می رود. گاهی اوقات به معنایی که شهید صدر هم مطرح کرده اند به کار می رود ولی آیا همیشه به این معنا است؟ ما همچین دلیلی نداریم که همیشه به این معنا باشد. گاهی اوقات هم حتی در افعالی که به خداوند نسبت داده شده است، آن افعال هم همیشه مراد چیز مستمر نیست. افعال الهی یعنی اوصافی که به خدا نسبت داده می شود بعضی ها صفت ذات هستند خب آنها کان الله غفورا رحیما و امثال اینها. آنها چون صفت ذات هستند مستمر هستند. ولی صفت فعل. خلق الله اگر گفتیم معنایش این نیست که همیشه خلق می کند. خلق الله مجرد اینکه فعل ماضی به خدا نسبت داده می شود دلیل بر این نیست که حتما معنای استمراری داشته باشد. حتی ما کنّا، ما کان، کان الله و امثال اینها. این می تواند معنایش معنای موضی باشد. و بله عرض کردم اگر کسی قرائن دیگر و جهات دیگر ضمیمه نکند خود این تقریباتی که تا اینجا کردیم برای اثبات اینکه این به معنای عذاب دنیوی نیست کافی نیست. ممکن است خصوص عذاب دنیوی باشد. یک تقریب سومی ما ذکر می کردیم برای اینکه خصوص عذاب دنیوی مراد است آن تقریب را بعد یک مقداری فکر کردم دیدم آن تقریب ناتمام است. می گفتیم که کلمه حتی، دال بر این هست که این عذاب قبل از بعث رسل نیست و بعد از بعث رسل است و عذابی در این آیه نفی شده است که می تواند قبل از بعث رسل باشد و می تواند بعد از بعث رسل باشد. عذاب اخروی اصلا شایستگی وقوع قبل از بعث رسل را ندارد. این مربوط به عذاب دنیوی است که ممکن است قبل یا بعد باشد. این تقریبی بود که ما گفتیم. بعد به نظرم رسید که این خلط است. یک موقعی است که ما می خواهیم بگوییم این آیه اصلا در خصوص عذاب اخروی هست، خصوص عذاب اخروی را می خواهد بیان کند خب آنجا این هست ممکن است اگر بگوییم اگر خصوص عذاب اخروی را بیان کند حتی باید از آن حتی که مفادش حتی زمانی است خارج شود معنایش تغییر می کند. عذاب اخروی که اصلا صلاحیت وقوع قبل از بعث رسل ندارد. آن زمانش حتما زمان آخرت است و اینها. باید آنجا حتی را به معنای بدون بعث رسل معنا کنیم. عرض کردم حتی را دو جور می شود معنا کرد. یکی اینکه قبل از بعث رسل ما عذاب نمی کنیم و یکی اینکه بدون بعث رسل عذاب نمی کنیم. حتی را به معنای این است که شرط عذاب اخروی، بعث رسل است. که آن ممکن است ما بگوییم ظاهر حتی این هست که مراد حتی زمانیه است نه صرفا بیان اشتراط عذاب اخروی به بعث رسل را بخواهد کند.

ولی بحث عمده این است که اینجا کسی که مدعی است مطلق عذاب را می خواهد بگوید نه خصوص عذاب اخروی. و مطلق عذاب قبل از بعث رسل امکان دارد و بعد از بعث رسل هم امکان دارد. شما نباید تک تک موارد مصادیق عذاب را بسنجید که آیا این صلاحیت وقوع قبل از عذاب دارد یا بعد از عذاب دارد یا ندارد. این جنس عذاب، طبیعت عذاب قبل از بعث رسل می تواند واقع شود و بعد از بعث رسل هم می تواند واقع می شود. این آیه اطلاقش اینجور اقتضا می کند که میگوید ما این جنس عذاب را قبل از بعث رسل انجام نمی دهیم و بعد از بعث رسل انجام می دهیم. هیچ مانعی ندارد مراد عذاب اخروی هم باشد. یعنی مراد عذابی باشد که یک مصداق آن عذاب اخروی و یک مصداقش عذاب دنیوی است. لازم نیست تک تک موارد را بشود به کار برد. یعنی شما وقتی یک طبیعت را داخل در یک جمله قرار می دهید ممکن است اگر به جای آن طبیعت بعضی افرادش را قرار دهید، اجزای جمله نیاز به تجوز داشته باشد. ولی طبیعت کلی وقتی به کار بردید نیاز به تجوز نباشد. این است که به نظر می رسد که آن بیان کافی نیست. بله اگر کسی استظهار کند که ما کنا معذبین عمده اش این است که ما کنا معذبین را اگر استظهار کند احد المعنیه این معنای آقای صدر یا معنایی که ما ذکر می کردیم. اگر کسی اینجوری استظهار کند که یکی از این دو معنا هست آن تقریبی که ما ذکر می کردیم که این مراد، ما کنا معذبین دال بر موضی هست آن می رود کنار، بنابراین می شود به اطلاق روایت تمسک کرد بر اینکه هم عذاب دنیوی را می گیرد و هم عذاب اخروی را. انصافش این است که شاید اگر جهات خارجی دیگر نباشد روایت اطلاق دارد. آیه شریفه اطلاق دارد. عمده قضیه که هست که بعضی ها به عذاب دنیوی این را زده اند، برای یک سری مشکلاتی که وجود داشته است. مثلا معتزله چون عقیده داشته اند که عقل انسان کافی است برای حجت، این عذاب را عذاب دنیوی گرفته اند. یک نوع تأویل و توجیه است. و الا منهای آن تأویل و توجیه خود این آیه به نظر می رسد که اطلاق دارد و آن اطلاق باعث می شود که اطلاق ما کنا معذبین قرینه است بر اینکه مراد از حتی یکی از آن دو معنا است. یا به معنای اینکه شایسته ما نیست آنگونه که آقای صدر معنا می کنند یا اینکه سنت الهی و سیره مستمره پروردگار عالم بر این هست که عذاب هایش قبل از بعث رسل تحقق نمی کند بلکه بعد از بعث رسل. پس این مقدمه که مراد از عذاب، خصوص عذاب دنیوی نیست و آیه شریفه آیه اخروی را شامل می شود به نظر می رسد که تام باشد. خب این یک مقدمه.

سوال: استاد.... می توانیم برداشت کنیم راجع به دأب و شیوه خدا بود اگر سنت خدا را در دنیا ببینیم اینطوری هست معمولا ما می گوییم این سنت تغییر نخواهد کرد.

پاسخ: نه. آن بستگی دارد که آن سنت را به چه جهت بگیریم. یعنی نکته آن سنت ممکن است آن نکته ای باشد که اختصاص به دنیا داشته باشد و آخرت را در بر نگیرد و آن را بعد عرض می کنم.

این یک مقدمه که مراد از این عذاب آیا عذاب دنیوی است یا اخروی. به نظر می رسد که این مقدمه تام باشد.

اما مقدمه دیگری که اینجا بود این بود که این بعث رسل کنایه از یعنی از باب مثال هست برای مطلق بیان. به نظر میرسد که این مقدمه درستی و نادرستی اش وابسته به این هست که ما بعث رسل را این ما کنا معذبین را نفی استحقاق بگیریم یا نفی فعلیت. به تعبیر دیگر این آیه را در مقام بیان عدل الهی بدانیم یا در مقام بیان فضل الهی. اگر در مقام عدل الهی بدانیم در عدل الهی لازم نیست حتما بعث رسل وجود داشته باشد. اگر بعث رسل هم نباشد عدل الهی کافی هست. اما اگر در مقام بیان فضل الهی دانستیم، فضل الهی می گوییم خداوند تفضلش به این قرار گرفته است که بعد از بعث رسل خلاصه عذاب کند. خب این ممکن است خصوصیت داشته باشد بعث رسل. اینکه محدوده تفضل الهی چگونه است ما نمی دانیم. خب تفضل است دیگر. و تفضل چیزی هست که عقل انسان در مورد اینکه در کجاها خداوند تفضل می کند و کجاها تفضل نمی کند قاصر است و چون قاصر است القای خصوصیت نمی شود کرد. القای خصوصیت معمولا درجایی هست که یک ارتکازی وجود دارد. ارتکاز عقلایی در کنار کلام وجود دارد. این ارتکاز عقلایی منشأ می شود که یک شیء را مثال بفهمیم. فرض کنید که شارع می گوید که مثلا اگر کسی شک کرد نمازش را ابن علی الاکثر. رجل شک علی ثلاث و الاربع ما چون بحث نماز و شکوکات و امثال اینها یک اختصاصی به زن و مرد که ندارد هم زن شک می کند و هم مرد شک می کند و شارع باید هم بیان حکم زن را بکند و هم بیان حکم مرد را بکند و در اینکه هر دوی آنها عبادت می کنند خب هیچ فرقی ندارد که ما این احکام را اختصاص بدهیم به مرد. ولی اگر در جایی فرق داشته باشد. فرض کنید در مورد اذان. اذان شارع مقدس بین مرد و زن فرق گذاشته است. تأکیدی که در استحباب اذان هست برای مرد برای زن نیست. بنابراین وقتی میگوید اگر مرد دانست که اذانش را نگفته است وارد نماز هم که شده است نمازش را بشکند و اذان خود را بگوید اینجا نمی شود القای خصوصیت کرد. به دلیل فرقی که در متشرعه بین زن و مرد وجود دارد. یا در جاهای دیگری که القای خصوصیت می شود، القای خصوصیت جایی هست که یک ارتکاز عقلایی وجود دارد و ارتکاز متشرعی وجود نداشته باشد. اما جایی که هیچ ارتکاز عقلایی وجود ندارد شارع مقدس می گوید که من لطفم اینجوری است. فرض کنید که می گوید که **«من مشی الی قبر الحسین علیه السلام کان له بکل خطوة کذا ثواب»** هر کسی پیاده برود کربلا چقدر ثواب می رسد. آیا از این می شود القای خصوصیت کرد که مشی به قبر سایر ائمه هم ثواب دارد؟ نمی شود. این یک چیزی هست که تفضل الهی هست در مورد قبر حضرت سید الشهداء. حالا سایر قبور هم شارع برایش همچین تفضلی کرده است نه. از جهت متشرعی هم یک اختصاصاتی بین قبر حضرت سید الشهدا و سایر قبور هست. هم زیاراتشان متفاوت است هم اهتمامی که به زیارت حضرت سید الشهدا هست متفاوت است. پس بنابراین ما از این روایت نمی توانیم استحباب مشی برای زیارت سایر ائمه را استفاده کنیم. این امکان پذیر نیست. در ما نحن فیه هم وقتی ما از باب تفضل دانستیم عدم عذاب را قبل از بعث رسل، ممکن است خصوصیت داشته باشد. عمده این است که آن مطلب را باید بررسی کنیم که آیا این از باب استحقاق هست یا از باب تفضل هست و امثال اینها. و منهنا یظهر اینجوری می خواهد عرض کنم. اگر این را از باب استحقاق دانستیم، به نظر می رسد که آن مقدمه ای که گفتیم بعث رسل کنایه از مطلق بیان هست ولی نه بیانی که حکم عقل به حق الطاعه را شامل شود آن ناتمام است. چون اگر فرض کردیم که عقل انسان قبح عقاب بلا بیان را درک نمی کند و قائل به منجزیت احتمال هست معنایش این است که عقل انسان می گوید برای استحقاق عقوبت احتمال کافی است و فرض این است که این آیه شریفه را در مقام عدل الهی می دانیم. این عدل الهی اقتضا می کند که یک منجزی ولو احتمال وجود داشته باشد. اما حالا حتما آن منجز باید بیان و علم باشد و حکم عقل به لزوم احتیاط در موارد احتمال کفایت نمی کند آن دیگر ازش استفاده نمی شود. پس بنابراین یا ما دلیل را از باب استحقاق می گیریم یعنی آیه شریفه را نفی استحقاق می گیریم. نفی استحقاق عذاب می گیریم. اگر نفی استحقاق عذاب گرفتیم مقدمه دیگر تام نیست. مقدمه ای که این آیه از باب مثال برای مطلق حجت ولو حجت عقلیه ای که متمثل در قاعده حق الطاعه. این به این شکل نیست.

سوال: پس کی احتمال را منجز بدانیم؟

پاسخ: بر فرض که احتمال را منجز بدانیم. بر فرضی که احتمال را منجز بدانیم دیگر نمی شود به این روایت تمسک کرد. این روایت فقط در صورتی اعتبار که ما قبح عقاب بلا بیان را اعتبار بدانیم و بیشتر قبح عقاب بلا بیان مفادش نیست. پس بنابراین مفاد جدیدی ازش استفاده نمی شود. یا قبح عقاب بلا بیان را ما قبول داریم این آیه هم همان معنا را می رساند. یا قبح عقاب بلا بیان را قبول نداریم این تنجیز جدیدی منهای آن تنجیز حکم عقلی نمی شود آورد. خب این هم از این جهت.

اما عمده مطلبی که شاید این بیشتر باید روی آن متمرکز شویم این است که آیا این برای نفی استحقاق هست یا نفی فعلیت؟ ما یک بیان عرض می کردیم که اخبار از نفی فعلیت تأمین نسبت به نفی فعلیت ملازمه دارد و اینکه بگوییم اینجا حکم وجود ندارد. در رفع ما لا یعلمون و امثال اینها همین بیان را آقایان دارند و اینجا نگفته اند. بعد به نظرم رسید که فرق است بین اینجا و آنجا و علت اینکه آن بحث را اینجا پیاده نکردم این است که فرض این است که خارجا که خداوند بعث رسل کرده است. این آیه شریفه می گوید ما قبل از بعث رسل عقاب نمی کنیم. یک بعث علمی است. یعنی می خواهد بگوید که ما چون می خواستیم مصحح عقوبت درست شود بعث رسل کردیم و در بعث رسل سبب شده است که تصحیح بشود عقوبت. اما قبل از بعث رسل تحقق خارجی که ندارد. اینجور نیست که یک ظرف بالفعل وجود داشته باشد ما نسبت به آن ظرف بالفعل بتوانیم حکمی صادر کنیم. بله قبل از بعث رسل که یک بحث فرضی است و یک امری است که خارجیت ندارد لااقل در حق ما خارجیت ندارد قبل از بعث رسل شارع مقدس عذابش فعلی نیست. خب نباشد. این باعث نمی شود که ما بتوانیم از این آیه استفاده کنیم در مقام نفی استحقاق است. نه، نفی فعلیت است. می گوید قبل از بعث رسل ما فعلی نکردیم بعد از بعث رسل فعلی کردیم و این آیه شریفه می تواند ناظر به این هست که ما از آن جهتی که کریم هستیم از آن جهتی که متفضل هستیم از آنجهت، قبل از بعث رسل عقاب نمی کنیم. اینکه حتما ناظر به عدل الهی باشد این از این آیه استفاده نمی شود.

سوال: بعث رسل را مثال فرض کردیم؟

پاسخ: حالا اجازه بدهید این نکته را هم عرض کنم.

اگر ما عرض کردم مثال دانستن بعث رسل یا مثال ندانستن بعث رسل، متوقف بر این هست که ما این را از باب عدل الهی می دانیم یا از باب تفضل الهی؟ اگر از باب تفضل الهی در جایی که ما شک داریم که از باب تفضل است دیگر نباید آن مقدمه را مفروض بگیریم. به نظر می رسد که این آیه می تواند لا اقل معنایش ناظر به این باشد که فضل الهی اقتضا می کند که قبل از بعث رسل فعلیت عذاب نباشد و فعلیت عذاب به بعد از بعث رسل موکول شده باشد. و بنابراین القای خصوصیت نمی شود کرد. نتیجه اش این است که آن القای خصوصیت امکان پذیر نیست. خب این بیانی که شهید صدر بیان کرده اند که در پاسخ به کلام مرحوم آخوند که این در مقام نفی فعلیت هست مرحوم آقای صدر اشکال کرده اند که ما کنّا معذّبین، به معنای این هست که اصلا مناسب نیست در شأن ما که عذاب کنیم و از این نفی استحقاق استفاده می شود. پاسخ این مطلب این است که این بیان ناتمام است. اولا ما کنا معذبین مبنویا ما گفتیم معلوم نیست که مراد این باشد که در مقام نفی شایستگی است. ثانیا آن چیزی که آیا مراد خدوند بما انه عادلٌ هست؟ یا خداوند بما انه کریمٌ؟ اگر کریم بودن خداوند را بگوییم اینجا مطرح است و از کریم هم اینکه زود عقاب کند شایسته نیست. ایشان نمی خواهد بگوید مستقیما ما کنا معذبین نفی استحقاق است. می خواهد بگوید که مفاد آیه این است که بر ما شایسته نیست که عقاب کنیم قبل از اینکه پیامبر بفرستیم. خب آیا ما از آن جهتی که عادل هستیم بر ما شایسته نیست یا از آن جهتی که کریم هستیم. ممکن است از آن جهتی که کریم است و بر کریم اصلا بر آن هم شایسته نیست. کریم کسی هست که صبر می کند صبر می کند صبر می کند آخر کاری که دستش از هر جایی کوتاه می شود چوب بر میدارد. یعنی خداوند با توجه به اینکه کریم علی الاطلاق است شایسته نیست که قبل از بعث رسل عقاب کند. حتی عذاب اخروی ها. آقای حائری در پاورقی مباحث الاصول ایشان می گویند که اگر آیه شریفه ناظر به نفی شایستگی است، شایستگی نسبت به عذاب اخروی فقط معنایش این است که استحقاق ندارد و الا اگر استحقاق داشته باشد با عدم تناسب و اینها سازگار نیست. نه، ما می گوییم که حتی خصوص عذاب اخروی این آیه یا عذاب اخروی را ما پیاده کنیم. این آیه می گوید که می تواند معنایش این باشد که خداوند سبحان که کریم علی الاطلاق هست تنها در صورتی عذاب اخروی در حقش شایسته هست که حجت ظاهری را در کنار حجت باطنی هم قرار داده باشد. تأکید کرده باشد احتجاج خودش را با اوردن حجت ظاهریه که بعث رسل باشد. همینجور هم هست یعنی شایستگی حتی یکبار کأنه بحث رسل هم کافی نیست عملا هم همین هست. مدام پیغمبران، ببینید حضرت نوع علیه السلام نهصدوپنجاه سال پیامبری می کند. تأکید می کند و تأکید می کند بعد از نهصد و پنجاه سال وقتی دیگر می گوید قضیه تمام شد دیگر هیچ کس دیگری به تو ایمان نمی آورد عذاب نازل می شود. آن چیزهایی که در آن آیه سوره نوح هست. یا حضرت یونسی که اینقدر مثلا عجله کرده است و از این جهت مورد نکوهش قرار گرفته است در آیه قرآن چندین سال پنجاه سال چقدر الآن یادم نیست دقیق. زمان طولانی ای حضرت یونس طول کشیده است. آن که عجله کرده است و به او می گویند که چرا انقدر عجله کردی آن هم سالها مشغول بعث رسل بوده است. این سنت است یعنی این در واقع شایستگی یک آدم کریم این هست که به محض اینکه کسی مخالفت میکند عقابش نکند. یک بار دیگر به او بگوید که نکن نکن نکن هی تأکید کند و تأکید کند و تأکید کند و بعد. بنابراین اگر ما بیان شهید صدر هم تمام بدانیم که ما کنا معذبین برای نفی تناسب و نفی شایستگی است این منافات با فرمایش مرحوم آخوند ندارد. مرحوم آخوند می فرماید که این آیه در مقام نفی فعلیة العذاب هست. نفی فعلیة العذاب لعله کان منة منهم علی العباد. و این کاملا احتمال دارد. وقتی کاملا احتمال دارد دیگر از بعث رسل نمی شود القای خصوصیت کرد. آن مقدمه دیگری که گفتیم القای خصوصیت و از باب مثال و امثال اینها دیگر آن ناتمام است. پس بنابراین به نظر می رسد که این آیه از این جهات دیگر نمی شود القای خصوصیت کرد. این نکته را قبلا هم عرض کردم حالا این نکته را هم ضمیمه کنیم روشن تر می شود که نمی شود از بعث رسل القای خصوصیت کرد آن این که پیامبر شأنش فقط معلمیت نیست. شأن پیامبر واعظ هست مذکی هست و امثال اینها. اینها را وقتی ضمیمه کنیم این که نمی شود دیگر القای خصوصیت کرد و یک خصوصیتی برای بعث رسل هست این واضح تر می شود. آن هم مؤکد این مطلب که آیه ازش القای خصوصیت نمی شود کرد. القای خصوصیت که نشد کرد دیگر ربطی به برائت ندارد.

سوال: استاد ما اصلا بیانی غیر از بعث رسل باشد چی هست؟

پاسخ: بحث این است که فرض کنید قتل نفس عقل انسان هم حکم می کند که قبیح است. یا اینکه آدم باید خداپرستی، توحید. بعضی هایش اصلا بیان الهی است. آیا قبل از بعث رسل انسان ها به جهت شرک عقاب می شوند یا خیر. یکی از نکاتی که اینجا وجود دارد این نکته است. نکته دوم اینکه آن بحث مقدمه است برای اینکه اگر شارع بیانی کرد و این بیان به ما واصل نشد این هم عقاب می شود یا خیر. در واقع خود آن بحث مقدمه است برای اینکه در برائت ما بتوانیم به آن تمسک کنیم. اگر ما گفتیم که این آیه شریفه اصلا ناظر به آن جهات نیست ناظر به بعث رسل و، بعث رسل در آن خصوصیت دارد دیگر اصلا مجرای اینکه آیا این بیانی که اینجا هست مطلق بیان است، بیان واصل است یکی از مکلفین باید واصل بشود به همه مکلفین باید واصل شود؟ آن بحث هایی که ما در تبیین کلام شهید صدر مطرح می کردیم آنها فرع این هست که ما اینجا بتوانیم از بحث رسل القای خصوصیت کنیم. یعنی صلاحیت القای خصوصیت ذاتی را داشته باشد. بعد آنوقت ما میگوییم که نه، بعث رسل یک جنبه ای دارد و آن این است که بعث رسل کنایه از بیان واصل به نوع مکلفین است. اما بیان واصل به تک تک مکلفین را لازم نیست داشته باشیم. ولی اگر ما گفتیم که اصلا القای خصوصیت نمی شود کرد آن بحث دیگری که بررسی کلام شهید صدر که شهید صدر گفته است این ربطی به برائت ندارد این می گوید که قبل از اینکه یک بیانی که به نوع مکلفین واصل بشود صادر بشود ما عقاب نمی کنیم. لازمه اش این نیست که به تک تک مکلفین برسد که مربوط به برائت و امثال اینها باشد. یعنی حالا منهای آن بحث توحید که یک مقداری برای ما امر فرضی است این بحث برائت خب یک امر خیلی مهمی است. خودش مقدمه است برای اینکه ببینیم آیا می شود از این در بحث برائت تمسک کرد یا نمی شود در بحث برائت تمسک کرد؟

خلاصه از جهات مختلف این آیه شریفه قابل تمسک نیست. عمده اش دو جهت است. یک این آیه می تواند در مقام نفی فعلیت عذاب به جهت منت الهی باشد و وقتی به این جهت بود دیگر القای خصوصیت از بعث رسل نمی شود کرد. القای خصوصیت برایش امکان پذیر نیست.

نکته دوم اگر هم مراد نفی استحقاق باشد و بشود القای خصوصیت کرد و بگوییم مراد در مقام عادل بودن خداوند هست نه در مقام کریم بودن خداوند. القای خصوصیت آن انقدر خواهد شد که این می گوید که قبل از اینکه یک حجتی بر عباد اقامه شود ولو حجت عقلی که متمثل در قاعده حق الطاعه با احتمال تکلیف هست اگر یک همچین چیزی نبود عقاب نمی کند. پس بنابراین ربطی به اینکه آیا

سوال: یعنی وارد می شود آن ادله بر...

پاسخ: طبیعتا مفاد این می شود

سوال: می خواهد بگوید که اولا دال هست. بقیه برایش...

پاسخ: نه، این مفادش اصلا این میشود ما بدون حجت، عقاب نمی کنیم.

سوال: دلیل اخباری می خواهید بگویید مقدم می شود.

پاسخ: نه دلیل اخباری. علت اخباری نداریم. اصلا حجت چی هست ما می خواهیم بیان کنیم که حجت چیست. آیا احتمال حجت است یا خیر. این کبری کلی را بیان می کند .آن می گوید که ما برای عقاب حتما حجت داریم و عقاب می کنیم. ما ظالم نیستیم که بدون حجت عقاب کنیم. اگر عقل حکم می کند که احتمال منجز هست با فرض این، این آیه منافاتی با آن ندارد و چیز جدید افاده نمی کند. مهم این دو نکته است که یا در مقام نفی استحقاق نیست یا اگر در مقام نفی استحقاق هم باشد القای خصوصیت که کنیم خیلی زیاد باید القای خصوصیت کنیم. القای خصوصیت باید بکنیم و مفاد آیه این می شود که ما بدون حجت ولو حجت عقلیه ای که متمثل در قاعده حق الطاعه هست عقاب نمی کنیم. آن وقت دیگر اینکه حجت چی هست یا چی نیست این آیه ناظر به آن نیست. کبری کلی را بیان می کند و این هیچ به درد نمی خورد دیگر.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.